

اندیشه و جایگاه آن در اشعار میرزاده عشقی

دکتر یدالله بهمنی*

مباحث نجفی عرب**

چکیده

میرزاده عشقی (۱۲۷۳-۱۳۰۳ هـ.ش) شاعر، نویسنده و روزنامه‌نگار مبارز و نوگرای عصر بیداری در اشعارش به مسایل مختلف سیاسی، اجتماعی و اعتقادی پرداخته است. در این مقاله اندیشه‌های عشقی در محور اجتماعی از قبیل: وطن، شکوه از روزگار، شکوه از رفیقان، طنز، مدح، هجو، توجه به فقر، حقوق زنان، پند و اندرز و... در محور سیاسی به مسایلی از قبیل: مبارزه با استبداد و خودکامگی، مخالفت با استعمار، تشویق مردم به خون‌ریزی و... و در محور اعتقادی اعم از: اندیشه‌های مذهبی، باورهای عامیانه، بی‌اعتنایی به فلک، بی‌اعتقادی به معاد، توهین به انسان، تجلیل از زرتشت و دینش، هرج و مرج در نظام هستی، نارضایتی و بدبینی نسبت به نظام خلقت و... مورد بررسی قرار گرفته است. محوری‌ترین موضوع شعر عشقی، عشق به وطن است که سرانجام جانش را بر سر آن گذاشت.

واژه‌های کلیدی

عشقی، اندیشه‌های اجتماعی، اندیشه‌های سیاسی، اندیشه‌های دینی.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اسلامشهر.

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

مقدمه

سرایندگان شعر در دوره بیداری سری پرشور و احساساتی آتشین داشتند و بیشترین دوران زندگی خود را در آستانه انقلاب و پس از آن گذراندند و در متن جامعه و اوضاع و احوال حاکم بر آن بودند. نبض آنها با نبض جامعه انقلابی می‌تپید. عشقی شاعر دوره بیداری، انعکاس اوضاع و احوال جامعه در شعرش به قدری زیاد است که کتابش به تاریخی منظوم شبیه شده است و «هیچ صفحه‌ای از دیوان او را نمی‌توان یافت که مطالبی از قبیل: وضع مهاجرین، وضع مجلس، حال وکلا، عدم آزادی بیان و قلم، خیانت‌ها و به ندرت خدمات‌ها، سیه‌بختی مردم، وضع زندان‌ها، مخالفت با برخی قراردادهای، فقر، جهل و...».

هم‌چنین انتقادات شدید بر این اوضاع و هجو اشخاصی که به نظر او خائن هستند، به تصریح یا پوشیده و مبهم یا به کنایه در آن نیامده باشد.^۱ اشعار عشقی را می‌توان در محورهای اجتماعی، سیاسی، اجتماعی و اعتقادی مورد بررسی قرار داد.

پیشینه تحقیق

در حوزه ادبیات معاصر و دوره بیداری، کتب متعددی به چاپ رسیده است که برخی از آنها از جمله: «از صبا تا نیما»، «از نیما تا روزگار ما»، «تاریخ تحلیلی شعر نو»، «چهار شاعر آزادی»، «چون سیوی تشنه (جویبار لحظه‌ها)»، «ادوار شعر فارسی»، «چشم‌انداز شعر نو» و «چشمه روشن» حایز اهمیتند. در فصلنامه‌های علمی - پژوهشی دانشگاه‌ها نیز مقالات متعدد در ادب معاصر می‌توان یافت، اما به طور خاص در مورد عشقی و زندگی و اندیشه‌اش کمتر می‌توان منبع یا مقاله‌ای مستقل پیدا کرد. مهم‌ترین آثار موجود در تحلیل شعر و زندگی عشقی عبارتند از: «میرزاده عشقی» و «عشقی سیمای نجیب یک آنارشیست» از محمد قائد و «کلیات مصور عشقی» از علی اکبر مشیر سلیمی که به دلیل آوردن مقالات متعدد در باب شعر، اندیشه و زندگی عشقی قابل توجه است و «کلیات میرزاده عشقی» از استاد حائری.

۱- م. مصحفی. ۱. «میرزاده عشقی»، ماهنامه ادبی، علمی، تاریخی و اجتماعی نیما، ش ۲، مسلسل ۳۰۸، دوره ۲۷، ۱۳۵۳، صص ۹۵.

در نگارش این مقاله، مقالات محققان: مصحفی، میرانصاری، مسکوب، رأفت، باستانی پاریزی و جنابزاده مورد نظر بوده‌اند. اما آنچه در اینجا آمده تلاش ویژه‌ای است در حوزه معرفی اندیشه و تفکر میرزاده عشقی که امید است توانسته باشد جلوه‌هایی از اندیشه‌های گسترده و پر دامنه شاعر را معرفی کرده باشد.

محورهای اجتماعی

عشقی علاقه وافری به میهن خود داشت، برای دیگران فصل مشبعی از کتاب وطن‌خواهی بیان کرد. وی وطن‌خواهی بی‌چون و چرا بود. آن چنان از تجسم تسلط بیگانگان بر وطنش دل‌آزرده و رنجور بود که نمی‌توانست آرام بماند.^۱ البته وطنی که عشقی از آن سخن می‌گوید جستجوی ایران در ناب‌ترین معنی آن است. او مانند همه ترقی‌خواهان رمانتیک، وطن را در روزگار ساسانیان و پیش از غلبه عرب می‌جوید. در غزلی به نام «عشق وطن» به پیشواز غزلی از گذشتگان از وطن چنین یاد می‌کند:

خاکم به سر، ز غصه به سر، خاک اگر کنم	خاک وطن که رفت، چه خاکی به سر کنم؟
آوخ کلاه نیست وطن تا که از سرم	برداشتند، فکر کلاهی دگر کنم
معشوق «عشقی» ای وطن، ای عشق پاک!	ای آن که ذکر عشق تو شام و سحر کنم
عشقت نه سرسری است که از سر به در شود	مهرت نه عارضی است که جای دگر کنم
عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم	با شیر اندرون شد و با جان به در کنم

(ص ۳۷۵)

ابراز احساسات وطن‌خواهی عشقی، تند و بی‌پروا و در برخی موارد پرخاشگرانه و همراه با ناسزاگویی است. در مقابله و مبارزه با خائنین وطن‌فروش و مخالفان آزادی همواره عنان از کف می‌دهد و حتی به حوزه شخصی اهل استبداد می‌رود و خانمانشان را بر سر کوچه و بازار رسوا می‌کند.

ای وثوق‌الدوله! ایران، ملک بابایت نبود؟

(ص ۳۸۱)

۱- احمد رنجبر. سخنی درباره عشقی. ادب، حکمت و عرفان، ۱۳۵۳، به نقل از هادی حایری. کلیات میرزاده عشقی. تهران: انتشارات جاویدان، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۱۶۴.

و خود را مجنون وطن معرفی می‌کند:

مجنون منم که عشق وطن دارم و فغان از عشق آب و خاک و گل و سنگ می‌کنم
(ص ۳۸۱)

او در شکایت از حوادث جهان، اوضاع نامساعد زمان و بدی روزگار خود در ابیاتی می‌گوید:

باری از این عمر سفله سیر شدم سیر تازه‌جوانم، ز غصه پیر شدم پیر
(ص ۳۴۳)

مضامین بدبینی و نارضایتی نسبت به زندگی و حتی خلقت در اشعارش کم نیست:
خلقت من در جهان یک وصله ناجور بود من که خود راضی به این خلقت نبودم زور بود؟
(ص ۳۳۷)

او نه تنها از روزگار که از رفیقان نیمه‌راه نیز شکوه می‌کند:
ما را گذاردند رفیقان نیمه‌راه این گونه در مخافت و گشتند اسپری
بگرفته ششدر غم و افکار مهره‌وار در خانه حریف گرفتار ششدری
(ص ۳۵۶)

در پایان جنگ جهانی اول عرصه متزلزلی به وجود آمد. حریم زندگی مردم به فراموشی سپرده شد، انگلیس با پا پس کشیدن روسیه، اداره امور کشور را به دست گرفت و بزرگان از او پیروی می‌کردند. در عرض چهار سال چهره سیاسی - اجتماعی ایران زیر و رو شد، راه زورگویی و کام‌جویی‌ها باز شد و نفس جامعه را گرفت. فقر و شوریدگی و ناخوشی چهره زشت و زمخت خود را نشان داد، تحركات شمال و آذربایجان که امیدی بر دل‌ها تابانده بود، نمی‌توانست کاری از پیش ببرد. در این هنگامه پریشانی، دولت ایران مجال مالی درخشانی نداشت و از فقر شدید و بدی اوضاع اقتصادی رنج می‌برد. عشقی نیز در مقام عمر کوتاهش به تهی‌دستی گرفتار بود و با حداقل معیشت روزگار می‌گذرانید. «او معتقد بود برای ریشه کردن فساد و بدی‌ها باید ابتدا فقر را ریشه‌کن کرد.»^۱

عشقی در منظومه احتیاج سروده است:
هر گناهی کآدمی عمدأ به عالم می‌کند احتیاج است آن که اسبابش فراهم می‌کند

۱- احمد رنجبر. سخنی درباره عشقی. پیشین، ص ۱۵۱.

(ص ۳۰۳)

به ثروت و مال دنیا اهمیّت نمی‌داد و به آن بی‌توجه بود:

بگذار ادیب بی‌بضاعت باشم با سعدی و شکسپیر همدم گرم
(ص ۴۱۱)

او معتقد بود کسانی که با فقر دست و پنجه نرم می‌کنند، همان کسانی هستند که تن به بی‌آبرویی نمی‌دهند و بدون اتکا به دیگران آزادانه می‌زیند، به همین آب و نان خالی قناعت می‌کنند و در پیش هرکس و ناکسی کمر دوتا نمی‌کنند. و مانند حکیمی با تجربه خود را ناصح مردم می‌داند:

بشنو ز من که نیک تو خواهم، منه ز دست آیین بنده‌داری و دستور سروری
(ص ۳۶۲)

مسأله زن، حقوق زنان و دفاع از آنان جزء اهدافی بود که عشقی به آنها پرداخته، او از دیدن سیه‌بختی و ظلم و ستم بر این طبقه ناراحت بود و تمام همّ و غمّش را صرف بهتر نمودن اوضاع آنان کرده و در منظومه‌های زیبای خود از جمله: «کفن سیاه»، و «سه تابلوی مریم» در باره بی‌حقی زنان سخن گفته است. هر جا از فقر و سیه‌روزی مردم دم می‌زند، این بدبختی‌ها بیشتر متوجه زنان است، چنان که می‌گوید:

بی‌بضاعت دختری، علامه عهد جدید داشت بر وصل جوان سروبالایی امید
لیک چون بیچاره، زر، درکیسه‌اش بُد ناپدید عاقبت هیزم‌فروش پیر سر تا پا پلید
مادرش را دید و دختر را به زور زر خرید احتیاج آمیخت، با موی سیه، ریش سپید
(ص ۳۰۴)

وی در «سه تابلوی مریم» از چند زن سخن می‌گوید: مریم دختر زیبا و عقیقی که فریب می‌خورد و مظلومانه می‌میرد، پیرزن که در تابلوی دوم خمیده و لندلندکنان فغان سر می‌دهد و از زمانه بد و مظلومیت زنان سخن می‌گوید. زن اول پیرمرد که از شدت فقر مظلومانه جان می‌بازد، مادر مریم که از شدت غصّه برای همسرش «پس از سه مه تب لازم گرفت و مرد همی» (ص ۱۸۸) البته این شخصیت‌ها زن‌های مظلوم هستند و مظلومانه جان می‌بازند.

عشقی اندیشه‌های خود را به یاری زن در طبیعت، هستی می‌بخشد مانند: مریم در مهتاب شب کوهستان «سه تابلوی مریم» مانند منظره‌ای است که در یک بوم نقاشی شده با زمینه‌ای از طبیعتی زیبا:

اوایل گل سرخ است و انتهای بهار نشسته‌ام سر سنگی کنار یک دیوار
جوار دره در بند و دامن کهسار فضای شمران اندک ز قرب مغرب تار
(ص ۱۷۴)

و این حال و هوای طبیعت تا پایان منظومه وجود دارد و عشقی برای تأثیر بیشتر از جانداربخشی^۱ استفاده کرده است.

طبیعت گویا خندد: چو ببند وضع حالا را فرا بگرفته بانگ قهقهش، این دشت زیبا را
(ص ۲۶۸)

و تقریباً در ابتدای همه اشعارش از طبیعت و وصف آن سخن گفته، اما بسامد خورشید و خصوصاً غروب آن در شعرهای او فراوان‌تر از تصاویر دیگر طبیعت است. شاید او خواسته با تصویری از غروب و طبیعتی غمگین فضای نامساعد جامعه را بیشتر به تصویر کشد و نگرانی حاصل از آن را به دیگران بیشتر القا کند.

عشقی مانند هر شخص دیگری دوست دارد مورد ستایش دیگران قرار گیرد، ستایش از خود را عمدتاً به شعرهایش محدود می‌کند، چون عرصه شعرها جای گزافه‌گویی است. ارزش عشقی در آن چه کرد نهفته است، نه در آن چه گفت.

این طبع تو عشقی به خدایی خداوند از کوه دماوند
محکم‌تر و معظم‌تر و آشکده تر بود دیدی چه خبر بود
(ص ۴۴۶)

و خود را واقع‌گرا و متجدد می‌داند نه مرتجع.
نیم چون عصر ماضی، عارف از موهوم‌اندیشی بخورد عصر حاضر، شکرالله دانشی دارم
(ص ۲۷۲)

و امیدوار است که در آینده از سعدی و انوری نیز گوی سبقت برآید:
شاید همین قریحه، در آینده آورد الواح به زگفته سعدی و انوری
(ص ۳۶۳)

او خود را برتر از دیگران می‌داند، به طوری مدعی است هیچ کس لیاقت برابری و همانندی با او را ندارد:

عشقی تو خویش همسر دیگر کسان مکن نه دیگران کنند، همی با تو همسری

اندیشه و جایگاه آن در اشعار میرزاده عشقی □ ۱۶۱

(ص ۳۶۳)

طنز نیز از محورهای فکری اشعار عشقی است، هرچند طنز او از شدت عصبانیت و خشم گاهی تبدیل به هزل می‌شود، ذهن جوان و پرآشوب وی پیچیده و پرآب و تاب نیست. آشکارا سخن می‌گوید و سرراست به سراغ موضوع اصلی می‌رود و از ابتدا پایه کارش بر نقد و طنز است. منظومه‌های «ماست‌مالی، خرتوخر، خرنامه، مجلس چهارم مظهر جمهوری، نوحه جمهوری، خنده شاعر» از جمله منظومه‌های طنز شعر اوست که حس بدبینی در تمام آنها مشهود است به طوری که گاهی طنز به هجو و هزل می‌گراید.

هجو که سپر شخصیت طراح را می‌درد و در ورای هویت او صفات و عادات خاص او را نیز که از ضعف‌های انسانی است هدف قرار می‌دهد، از محورهای فکری شعرهای عشقی است.^۱ که می‌توان آنها را به هجوهای پسندیده و ناپسند تقسیم کرد.

هجو پسندیده، هجو قلندران و زورگویانی است که با ایجاد رعب و وحشت حکومت می‌کنند. مسخره کردن زورمندان و کارگزاران حکومت‌های زور و استبداد از دید هر انسان فرهیخته و آگاهی بسیار پسندیده است، زیرا که حکومت استبدادی همه چیز را به نابودی می‌کشاند.

پیامبر بزرگ اسلام که آن قدر در مذمت عیب‌جویی و غیبت سخن گفته و در حفظ آبروی آدمیان سفارش کرده، وقتی پای حکومت‌های فاسد پیش می‌آید می‌فرماید: «اذکروا الفاسق بما فیه، کی یحذرہ الناس.» یعنی: بدکار را به آنچه که در اوست یاد کن، تا مردم از او بپرهیزند. عشقی نیز «قوم‌الدوله، سردارمعتد» ضیاء‌الواعظین، وثوق‌الدوله، دیوان بیگی و برخی از رجال سیاسی را هجو گفته است مانند:

ضیاء‌الواعظین آن رند جیغو زده پشت تربیون، پاک وارو
(ص ۴۳۳)

و یا:

تدین کهنه الدنگ قلندر نموده نوحه جمهوری از بر
عجب جنسی است این الله اکبر گهی عرعر نماید چون خر نر

۱- عبدالحسین زرین‌کوب، شعر بی‌دروغ شعر بی‌نقاب. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۱، ص ۱۶۶.

زمانی پاچه گیرد چون سگ هار ولی غافل ز گردن‌بند و افسار
(ص ۲۸۷)

این هجوها که چهره کریه رجال فاسق را روشن می‌ساخت، پسندیده بود اما هجو بزرگانی چون بهار، وحید دستگردی، مدرس و... را می‌توان از هجوهای ناپسند دیوان عشقی محسوب کرد به طوری که حتی عشقی بعدها به این مسأله پی برده است.

مدح و ستایش ممدوحان نیز از جمله درون‌مایه‌های پرکاربرد شعر شاعرانی است که آن را وسیلهٔ امرار معاش و زندگی راحت خود قرار داده بودند. در دورهٔ مشروطه مدح گفتن بزرگان برای رسیدن به پست‌های دولتی بوده است. مدح در این دوره انگشت‌شمار است. عشقی که اشعار فراوانی در هزل و هجو بزرگان مملکتی دارد اما معدود افرادی هم بودند که به آنها احترام می‌گذاشت از جمله: مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله، نظام‌السلطنه، حسین کوهی کرمانی، سید ضیاءالدین طباطبایی و... . انگیزهٔ عشقی در مدح گفتن به همان اندازه عاری از برهان روشن است که در هجو گفتن.

پی تجدید فیروزی نسل پاک ساسانی مهین، سید ضیاءالدین، خجسته صدر اعظم شد
(ص ۳۳۳)

اگرچه عشقی اظهار می‌دارد «این یگانه مدیحه‌ای است که من در عمرم گفته‌ام» اما این مدح هم بیشتر به شوخی می‌ماند تا به ستایش؛ و بیان عشقی در ادامهٔ همین قصیده حالت شطح و هذیان می‌یابد:

تو فوق‌العاده مافوقی به فوق‌العادگان، یکسر

زفوق‌العادگی‌ات، فوق فوق‌العادگان خم شد
(ص ۳۳۳)

عشقی از هفده سالگی در صحنه‌های سیاسی ایران حضور داشت، در فضایی که جنگ و آشوب و انقلاب بود. فضای ادبی کشور دچار تحول شده بود به قول صاحب‌خاطرات و خطرات «ملت حکم آکومولاتوری را داشت که به تدریج قوهٔ برق در آن جمع می‌شد و بالاخره آتش می‌گرفت»^۱ زمان عشقی همان آکومولاتوری است که قوهٔ برق آن به آتش‌سوزی تبدیل شده است. می‌توان گفت: پرآشوب‌ترین روزگار در تاریخ جدید این سرزمین همان چند سال

۱- مهدی‌قلی هدایت (منبرالسلطنه). خاطرات و خطرات. تهران: انتشارات زوار، چاپ چهارم، ۱۳۷۵، ص ۱۴۰.

اندیشه و جایگاه آن در اشعار میرزاده عشقی □ ۱۶۳

اخیر «از انقلاب مشروطه تا شاه شدن رضاخان» است. مسأله شماره یک عشقی جلوگیری از صعود سردار سپه بود. او در سال‌های نخست زندگی اجتماعی معتدل و آرام بود، فکر او در مسایل اجتماعی منظم و عمیق و متین جلوه می‌کرد ولی به هر اندازه که با سیاست‌های متضاد آشنایی پیدا می‌کرد روش انتقاد بدون نقشه و هدف در او قوت می‌گرفت و اندیشه‌های احساساتی او بر عقل و منطقش تسلط می‌یافت. به طوری که در مستزاد «مجلس چهارم» هیچ سیاستمداری از حمله و نیش او در امان نمانده بود.^۱

عشقی به خاطر انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ که آن را «قرارداد فروش ایران به انگلستان» می‌نامید از حضور استعمارگران به ایران ناراضی بود و در اشعارش این ناراضی را ابراز کرده است:

رفت شاه و رفت ملک و رفت تاج و رفت تخت
باغبان زحمت مکش کز ریشه کنند این درخت
میهمانان و ثوق‌الدوله خون‌خوارند سخت
ای خدا با خون، ما این میهمانی می‌کند

(ص ۳۱۰)

او دل خوشی از بیگانگان ندارد و هر زمانی بدبختی و مشکلات ایران را می‌بیند ذهنش متوجه این جنایت‌کاران می‌شود و فریاد سر می‌دهد:

ایا غریبان مبارک‌نژاد! شما را چرا شوم گشته نهاد؟
گر ایران‌زمین است این مرز و بوم ز چه دست روس و پروسند عموم

(ص ۳۸۹)

علاوه بر مخالفت با استعمارگران با استبداد و خودکامگی‌ها نیز مخالفت می‌نمود. پیکان‌های نظم و نثر عشقی این قدرت‌مداران را آماج خویش ساخته بود:

و ثوق‌الدوله رئیس‌الوزرا را بر سر قرارداد ۱۹۱۹، قوام‌السلطنه رئیس‌الوزرا را به خاطر وابستگی‌اش به سیاست بیگانه، و کیلان و وزیران و شاهزادگان، سردار سپه (رضاشاه) زمانی که او در مقام وزیر جنگ و رئیس‌الوزرا بود.^۲

1- محمد جناب‌زاده. «پیروزی با حق و عدالت و خداپرستی است»، مجله گل‌های رنگارنگ، ۱۳۲۴، به نقل از هادی حایری. کلیات میرزاده عشقی. تهران: انتشارات جاویدان، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۱۳۵.
2- محمدعلی سپانلو. چهار شاعر آزادی. تهران: انتشارات نگاه، چاپ اول، ۱۳۶۹، ص ۱۶۹.

عشقی خود را مخالف آشتی‌ناپذیر جمهوری ساخته و پرداخته استبداد اعلان می‌کند و این جمهوری را روپندی می‌نامد که در پشتش چهرهٔ یک فرمانروای ستمکار، واپس‌گرای آغازین، مردم‌ستیز و کشورستیز، پنهان شده است.^۱

به تهران نیست، یک تن انقلابی به جز مشروطه‌خواهان حسابی
بیاویزیمشان بر چوبهٔ دار به نام ارتجاعیون و اشرار

(ص ۲۹۱)

با نمایندگان اکثریت مجلس سر ناسازگاری داشت و با شدت از کار و کردار آنها انتقاد می‌کرد و چون از دسیسه‌های پشت پردهٔ سیاست باخبر بود، ندای جمهوریت را که به عنوان پوششی برای انتقال سلطنت از سلسلهٔ قاجار به رضاخان سرداد، با آن به مخالفت برخاست و منظومهٔ مهم «جمهوری‌نامه» را در ضدیت با آن سرود.^۲

ترقی اندر این کشور محال است که در این مملکت قحط‌الرجال است

(ص ۲۸۶)

وی مملکت ایران را کانون ظلم و ستم و استبداد و خودکامگی می‌داند که هنوز آیین بربریت در آن حکم فرماست:

خود این مهد اذیت را و رسم بربریت را به قرن بیستم هرگز نینی جز در ایرانش

(ص ۳۴۷)

عشقی مردم را به مبارزه و خون‌ریزی تشویق می‌کرد و از این حیث می‌توان او را با فرخی یزدی مشابه دانست. شاید از مهم‌ترین علل بروز این رفتار، قرارگرفتن در محیط پارتهاپ مشروطه، یأس و ناامیدی نسبت به روزگار و زندگی، جوانی و کم‌تجربگی و زود احساساتی شدن‌های او باشد.

در این محیط که بس مرده‌شوی دون دارد وزین قبیل عناصر ز حد فزون دارد

عجب مدار اگر شاعری جنون دارد به دل همیشه تقاضای «عید خون» دارد

(ص ۱۹۳)

۱- بزرگ علوی. تاریخ و تحول ادبیات جدید ایران. برگردان امیرحسین اکبری شالچی. تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، چاپ اول، ۱۳۸۶، ص ۱۵۴.

۲- محمدجعفر یاحقی. چون سبوی تشنه. تهران: نشرحاجی، چاپ دوم، ۱۳۷۵، ص ۶۶.

اندیشه و جایگاه آن در اشعار میرزاده عشقی □ ۱۶۵

او با نیروی بیشتر و با این عقیده که علاقه مردم را نسبت اصلاحات اجتماعی و سیاسی بیدار کند، شروع به سرودن اشعار به شیوه‌ای کرد که برای توده دلپسند افتد. می‌توان از درون‌مایه‌های سیاسی اجتماعی شعر عشقی به آنارشسیسم او اشاره کرد. «اصل یونانی این واژه صرفاً به معنی «بدون حاکم» است، زیرا حفظ نظم مستلزم وجود حکومت نیست.»^۱

عشقی در منظومه «عید خون» مردم را به پنج روز خون‌ریزی دعوت می‌کند و این که روز ششم هرکس به دنبال کار خود برود زیرا اگر قدرت انسجام یابد به مالکیت و بعد به مالکیت خصوصی می‌انجامد. پس همه مردم باید قدرت داشته باشند و راه‌کار، ایجاد وضعیتی است که همه به طور یکسان در آن شرکت کنند.

وین تعدی است بر حقوق بشر از پی دفع این جراحت باش
عید خون گیر، پنج روز از سال سیصد و شصت روز، راحت باش
(ص ۴۰۵)

او ادبیات را به عنوان ابزاری برای تهییج توده مردم به کار می‌برد، هرچند بعضی مواقع حوصله مردم پیرامونش را ندارد، ملی‌گرایی دوآتشه است، خسته از خفت بردگی با رنجبران هم آوا می‌شود و می‌گوید:

چه انصاف است این ای کدخدا، دهقان به صد زحمت
بپاشد تخم و در آخر تو ارباب ثمر گردی
چه نازی ای توانگر بر خود و بر ضرب دست خود
به زور و بازوی مزدوریان ارباب زر گردی

(ص ۳۵۱)

او با شادی مردم شاد و با غم آنها غمگین می‌شود و دغدغه‌های آنها را همیشه بر دوش می‌کشد و از حقوق حقه آنان دفاع می‌کند و از مردم می‌خواهد برای پیروزشدن و به دست آوردن حق خود همواره تلاش نمایند.

ملت مغلوب حق ندارد هرگز حق طلبد، زآن که «حق لمن غلب» آمد

(ص ۳۶۶)

۱- محمد قاندر. عشقی سیمای نجیب یک آنارشسیست. تهران: انتشارات طرح نو، چاپ دوم، ۱۳۸۰، ص ۱۴-۱۳.

او حتی در احساسات سوسیالیستی و توده‌ستایانه عصرخویش شریک بوده است.^۱ تلاش می‌کند حقایق موجود را گزارش دهد و مردم را از نبودن آزادی باخبر سازد، اما در این موضوع که آزادی به چه چیزهایی تعلق دارد و در جستجوی چه چیز باید باشد سخن نمی‌گوید؛ یعنی، درحقیقت در این مورد از نوع «روشنفکران نمی‌خواهم است نه چه می‌خواهم»!

این ملک، یک انقلاب می‌خواهد و بس خون‌ریزی بی‌حساب می‌خواهد و بس
امروز دگر درخت آزادی ما از خون من و تو آب می‌خواهد و بس
(ص ۴۱۲)

و گاهی مشروطه را مترادف آزادی می‌گیرد و به خاطر نبودن حتی آزادی قلم، فریاد و فغان سر می‌دهد و می‌سراید:

به‌به از این مجلس ملی و آزادی فکر من چه بنویسیم، قلم در دست کس آزاد نیست
(ص ۳۶۴)

عشقی با وجود عشق مفرطی که به وطنش دارد به خاطر نبودن آزادی از خدا می‌خواهد مملکت را ویران کند و فریاد سر می‌دهد:
ای خدا این مهد استبداد را ویران نما!

(ص ۳۶۴)

او به باستان‌گرایی (آرکائیک) نیز گرایش داشت. ناصر نیکوبخت برجسته‌ترین انگیزه‌های توجه به ایران باستان در شعر مشروطه را چند عامل می‌داند که عبارتند از: احیای هویت ملی، خوش‌بینی افراطی به ایران باستان، التیام احساس حقارت در برابر بیگانه به اسلام‌ستیزی، انتقاد از اوضاع و احوال عصر، تحریک غرور ملی و شکست‌ناپذیری.^۲

به نظر نگارندگان از موارد یاد شده، فقط برخی از آنها در اشعار عشقی کاربرد دارد، مثلاً عشقی خوش‌بینی افراطی به ایران باستان را در شعر خود بیان کرده است:

آن خراب ابنیه کز پنجره پیداست کجاست؟ خیره بر پنجره شد پیر و به زانو برخاست
گفت: آن قلعه که مخروبه آبادی ماست دیرگاهی است که ویران شده و باز به پاست

۱- همان، ص ۸۰

۲- ناصر نیکوبخت و همکار. «انگیزه‌های توجه به ایران در شعرعصرمشروطه»، فصل‌نامه پژوهش ادبی دانشگاه تربیت مدرس، ش ۱۵، سال چهارم، ۱۳۸۶، ص ۱۳۹.

(ص ۲۰۳)

و یا التیام احساس حقارت در برابر بیگانه که در اثر شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس و ضعف حکومت مرکزی ایران و در برابر آنان و آشنایی ایرانیان با تمدن جدید مغرب زمین بود باعث احساس عشقی شد و او برای غلبه خود و مخاطبانش بر این احساس به دشمنی با تمدن مغرب زمین پرداخت:

از همین رو، گله‌گله می‌چریدندی گیاه
خیز ای مشرق‌زمینی روز مغرب کن سیاه
تا نخواستی شرق، کی مغرب برآمد آفتاب
غرب را بیداری آن‌گه شد که شرقی شد به خواب
دارم امید آن که، گر شرقی بیابد اقتدار
از پی آسایش خلق، اقتدار آید به کار
نی چو غربی آدمی را رانده از هر جا کنند
آدمی و آدمیت را چنین رسوا کنند

(ص ۲۴۰)

عشقی از اوضاع و احوال زمانه انتقاد می‌کند و شکوه سر می‌دهد، خصوصاً از دخالت بیگانگان در سرزمین ایران ابراز نارضایتی می‌نماید:

همه دار و ندار تو، به تاراج رسید!
کار ملک تو، در این دوره، به حراج رسید!
زین همه شکوه چه گویم؟ که دل من خون شد
ز افق خونین خون دل من افزون شد

(ص ۳۲۵)

محور اعتقادی

او مانند همه مردم روزگارش تربیت مذهبی داشت، هر چند تعلیمات مذهبی به عنوان آموزه و دستور فکر و کار، بر او اثر عمیقی نگذاشته بود و در سطح عادات و گرایش‌های اخلاقی مانده بود. محمد قائد می‌گوید: «عشقی از نظر مشرب فلسفی، دهری و از نظر روحیات، دل‌سپرده به سودازدگی بود.»^۱

فقدان علاقه به مفاهیم ذهنی و کلیات اخلاقی در اشعار او به چشم می‌خورد، بنابراین عرفان و باورهای متافیزیکی از اشعارش رخت بر بسته و جای خود را به مفاهیم و واقعیت‌های

۱- محمد قائد. پیشین، ص ۱۵.

این جهانی و غیردینی^۱ داده بودند.

در این محور عشقی نه تنها با بسیاری از مفاهیم و باورهای سطحی و عامیانه به مبارزه برخاسته که بسیاری از باورهای ریشه‌ای دینی را نیز مورد انتقاد و تمسخر قرار داده است. برداشت شاعران از موضوع مبارزه با خرافات مذهبی و یا مبانی مذهب چندجانبه بوده است، عده‌ای از موضوعات فرعی مذهب که به نظر آنان جنبه خرافی داشت انتقاد می‌کردند، مثلاً: روضه‌خوانی و نوحه و سینه‌زنی را مورد انتقاد قرار می‌دادند، درحالی که دیگران قضایای بنیادی را انکار می‌کردند.^۲

به نظر می‌رسد عشقی در هر دو زمینه دستی به قلم داشته، او در شعرش گاه از عادات نادرستی که به نام دین رواج یافته، انتقاد می‌کند:

خود این فضاحت اعمال روز عاشورا قسم به ذات خدا جزء دین تازی نیست
تو نعش دشمن دین آر، مردی ار، ورنه تو خویش نعشی، حاجت به نعش‌سازی نیست

و در نتیجه آشنایی با افکار جدید غربیان به جهان‌بینی انسان‌محور (اومانیزم) گرایش پیدا می‌کند، هرچند به نظر می‌رسد که اطلاعاتش مثلاً از اصول داروین بیش از همه برداشت‌های سطحی و غالباً نادرستی درباره‌ی کنده شدن دم میمون و غیره باشد که در آن زمان در غرب رواج داشت و هم‌چنان رایج است:

به پندار دانای مغرب زمین پدیدآور پند نو، داروین
زمانه ز میمون دمی کم نمود سپس ناسزا نامش آدم نمود

(ص ۳۹۵)

و در جایی دیگر می‌گوید:

بشر یک لکه ننگی است اندر صفحه گیتی سزد پاک ای زمین، زین دم بریده جانورگردی!

(ص ۳۵۲)

هم‌چنین قصه‌ی آدم و حوا را که در قرآن و کتب دینی آمده انکار می‌کند و دروغ می‌شمارد:

قصه‌ی آدم و حوا، دروغ است دروغ نسل میمونم و افسانه بود از خاکم

(ص ۳۶۹)

1 - Secular

2- محمدرضا شفیعی کدکنی. ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما. تهران: نشر نی، ۱۳۷۸، ص ۷۴.

اندیشه و جایگاه آن در اشعار میرزاده عشقی □ ۱۶۹

دوگانگی در عقاید دینی عشقی کاملاً مشهود است:

منکرم من که جهانی به جز این باز آید چه کنم، درک نموده است چنین ادراکم
(ص ۳۶۹)

او معتقد است انسان از عدم به وجود آمده و سرانجام به عدم بر می‌گردد:

از عدم آورده‌اند و می‌برندم در عدم زندگی راه فرار است، از رحم در هر قدم
(ص ۳۱۳)

او به معاد بی‌اعتقاد است و آن چه را که درباره معاد و جهان آخرت می‌گوید زاده خیالات
بشر می‌داند:

دیدم اندر نظرم عالم دیگر پیداست عالم ماست، ولی بی سر و پیکر پیداست
نه سری از تنی و نی ز تنی سر پیداست و آن چه اندر نظر خلق، سراسر پیداست
همه از ذهن بشر ساخته است خویش در وسوسه انداخته است
(ص ۲۰۹)

او پیش از آن که از یک تفکر علمی و منطقی بهره ببرد، از باورهای عامیانه و احساساتی و
غیر علمی و خرافی بهره می‌گیرد. توجه به طلسم و جادو و جنبل از خرافه‌هایی است که برخی
به آن اعتقاد دارند از جمله عشقی در نمایش‌نامه «کفن سیاه» ایران را طلسم شده می‌بیند:

این طلسم است نه یک زمره ز آبادانی این طلسمی است که در دهر ندارد ثانی
(ص ۲۱۳)

هم‌چنین به تأثیر افلاک در سرنوشت انسان‌ها اعتقاد دارد، درحالی که از نظر عقلی و علمی

این باور مردود است. چنان که ناصر خسرو می‌گوید:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر باد و خیره‌سری را
عشقی می‌سراید:

ای طبیعت گر نبودم من، جهانت نقص داشت؟ ای فلک گر من نمی‌زادی، اجاقت کور بود؟
(ص ۳۳۷)

او معتقد است هرکس هنگام تولد ستاره‌ای دارد و زمان مرگ ستاره‌اش بی‌فروغ و خاموش

می‌شود:

گر نبودى تابش استاره من در سپهر تیر و بهرام و خور و کیوان و مه بی‌نور بود؟
(ص ۳۳۸)

عشقی به دلیل اوضاع مملکت در دوران مشروطه و یأس و ناامیدی مردم، بی‌اعتنایی خود را به فلک به قول خودش بوقلمون بیان می‌دارد.

بی‌اعتنا به هیئت کابینه فلک گردیده‌ام که پارتیم، یک ستاره نیست!
بر بی شمار مهر و فلک، پشت پا زدم خصم چو من فلک‌زده‌ای را شماره نیست!
عار آیدم من ار، به فلک اعتنا کنم از من به چرخ جز به حقارت نظاره نیست!

(ص ۳۶۶)

و به ما هشدار می‌دهد که فریب آن را نخوریم و به آن بی‌اعتنا باشیم:

فریب مهر مخور، ای عروس! کاین داماد به جز پی به کف آوردن جهازی نیست

(ص ۳۶۷)

در سلوک و رفتار، شیوه زیستی داشت از نوع قلندرآمی؛ هنرمندانه و فقیرانه با قلمی سرکش به آرمان‌گرایی پرداخت و دیگران را تشویق به بلندپروازی و رؤیاپردازی می‌کرد. او بر این باور پای فشرد که چیزی به عنوان حقیقت وجود دارد و انسان می‌تواند و باید در پی آن حقیقت ناب و متعالی برود، اما با این که معتقد به حقیقت غایی بود بشر را ذاتاً پست و توده مردم را رمه‌هایی دوپا از جهال آلت دست اهریمنانی چون «قوام‌السلطنه» و «وثوق‌الدوله» می‌دانست:

دست و پای گله با دست شبانشان بسته‌اند خوانی اندر ملک ما، از خون خلق آرسنه‌اند
گرگ‌های آنگلوساکسون بر آن بنشسته‌اند هیأتی هم بهرشان، خوان گسترانی می‌کند!

(ص ۳۱۰)

او نه تنها به خلقت انسان اعتراض می‌کند، حتی ترجیح می‌دهد، میمون، پشه، شتر، شغال و مرغ باشد تا انسان:

مرا آفریدند انسان چرا؟ چرا آفریدند این سان مرا؟
اگر پشه‌ای بودم اندر هوا؟ اگر اشتری بودم اندر چرا؟
از این نیک‌تر بد که انسان شدم معذب‌ترین جنس حیوان شدم!
تو ای مرغ آسوده در لانه‌ای خوشا بر تو مرغی و انسان نه‌ای

(ص ۳۹۵)

و گاهی قدم فراتر می‌گذاشت و آفرینش را انکار می‌کرد:

من در اندیشه که این عالم موجود چه؟ هیچ! بود آن گاه چه؟ اینک شده نابود چه؟ هیچ

اندیشه و جایگاه آن در اشعار میرزاده عشقی □ ۱۷۱

بود و نابود چه موجود و چه مقصود چه؟ هیچ! چون به کنه همه باریک شدم
منکر روشن و تاریک شدم

(ص ۲۰۹)

و حتی جهان هستی را بی نظم و ثبات و بی پایه و اساس می دانست:

من که خندم نه بر اوضاع کنون می خندم من بدین گنبد بی سقف و ستون می خندم
همه کس بر بشر بوقلمونی خندد من به حزب فلک بوقلمون می خندم

(ص ۳۷۶)

عشقی در عالم هستی چون و چرا می کند و خداوند عادل را به خاطر مخلوقات ظالمش
زیر سؤال می برد:

گر تو عادل بودی آخر؟ خلقت ظالم چه بود؟

گر تو یکسان خلق کردی، جاهل و عالم چه بود؟

(ص ۳۱۴)

جنابزاده می گوید: «این اعتراض از وجود و حمله به دستگاه خلقت خاص عشقی نبوده و
در میان گویندگان سابق هم شعرايي بدبین بوده اند.»^۱

وی در اواخر عمر دچار بدبینی نسبت به هر چیز و هر کس می شود، اوضاع درهم و
مغشوش آن روزگار، دورویی ها، فجایع و خیانت ورزی ها و نیرنگ هایی که در شئون مختلف
زندگی می بیند سبب می شود که یکباره «خوش بینی» از وجودش رخت بریند و به همه بدبین
شود و در این هنگام است که روحش آزرده شده، آن چه از این روح می تراود ناسزا به همه
جهان و کائنات است و آن قدر در بحر ناامیدی غوطه ور می شود که خلقت خود را بیهوده
می داند.^۲ این ناامیدی و بدبینی تا آنجا در زندگی اش ریشه دوانیده بود که حتی آفرینش کبوتر را
بی فایده می دانست و فکر می کرد به خاطر غذای پرنده ای دیگر آفریده شده است.

گناهت ای کبوتر چیست؟ زین رو آفرینندت؟

که بهر قوت بازی! خیره، در خون غوطه ورگردی

(ص ۳۵۰)

۱- محمد جنابزاده. پیشین، ص ۱۳۸.

۲- احمد رنجبر. ده مقاله (اجتماعیات در ادبیات). تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۹۴.

او به شیوه‌ای، احساس پیش‌گویی در مورد عاقبت خود داشت، احساسی که از جادوی شهود شاعرانه متولد می‌شد، احساس غیب، احساسی که گرچه متظاهراً است و شاید در زمان زندگی او شهیدنمایی شناخته می‌شد، ولی عمیق و واقعی بود. او در مبارزاتش آن قدر تند می‌رفت که مرگ زودرس خود را پیش‌بینی کرده بود:

من آن نیم به مرگ طبیعی شوم هلاک وین کاسه خون به بستر راحت هدر کنم
(ص ۳۷۷)

سپانلو می‌گوید: از این روست که بر ادبیات شتاب‌زده او، غشایی از مرگ و نیستی کشیده شده است که حاصل جهش خردکننده و مست و صوفیانه او به جانب فناست و نه تنها آرزوی مرگ می‌کند حتی خصم را نیز به مرگ خود تحریک می‌کند.^۱

جایی است آرزوی من، ار من به آن رسم از روی نعل لشنگر دشمن گذر کنم
هر آنچه می‌کنی، بکن ای دشمن قوی من نیز اگر قوی شوم از تو بتر کنم!
(ص ۳۷۷)

انسان با توجه به حالات و شرایط زندگی‌اش گاه جبری می‌شود و گاه قدری. این خصلت در شاعران بزرگی چون حافظ نیز مشهود است. هرچند در حوزه کلام و فلسفه اسلامی در این موضوع مناقشه و اختلاف نظر بسیار است مثلاً اشاعره بیشتر به جبر و معتزله به قدر و شیعه به امری بین این دو مقوله معتقدند اما در عمل بین طرفداران مذاهب مختلف اسلامی همین حالتی که بر میرزاده عشقی حاکم است نمودار می‌شود.

من آن نیم که یکسره تدبیر مملکت تسلیم هرزه‌گرد قضا و قدر کنم
(ص ۳۷۷)

و گاهی می‌گوید:

ای گول شیخ خورده، قضا و قدر مطیع بر طاق و جفت و خوب و بد استخاره نیست
(ص ۳۶۶)

نتیجه

از مطالعه این مقاله در می‌یابیم عشقی از روشنفکران معاصر است که دغدغه نام و نان

۱- محمدعلی سپانلو. پیشین، ص ۱۵۸.

اندیشه و جایگاه آن در اشعار میرزاده عشقی □ ۱۷۳

نداشته و مانند آزادگان بزرگ تاریخ ایران سر در راه اندیشه‌های والای خود مخصوصاً وطنش فدا کرده است.

تنوع و گستردگی دامنه موضوعات و اندیشه‌های عشقی که این مقاله جلوه‌هایی از آن را نشان می‌دهد، عشقی را شاعری توانا و قابل معرفی می‌نماید که بسیاری از ابعاد شخصیت و اندیشه‌اش چنان که باید شناخته شده نیست و این مقاله می‌تواند تا حدودی توجه خوانندگان را به اشعار، افکار و ابعاد وجودی این شاعر بزرگ معطوف نماید.

منابع و مأخذ

- ۱- جناب‌زاده، محمد. «پیروزی با حق و عدالت و خداپرستی است»، مجله گل‌های رنگارنگ، ۱۳۲۴؛ به نقل از حایری، هادی. کلیات میرزاده عشقی. تهران: انتشارات جاویدان، چاپ اول، ۱۳۷۳.##
- ۲- رنجبر، احمد. سخنی درباره عشقی. ادب، حکمت و عرفان، ۱۳۵۳، به نقل از حایری، هادی. کلیات میرزاده عشقی. تهران: انتشارات جاویدان، چاپ اول، ۱۳۷۳.##
- ۳- رنجبر، احمد. ده مقاله (اجتماعیات در ادبیات). تهران: انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۷.##
- ۴- زرین کوب، عبدالحسین. شعر بی دروغ شعر بی نقاب. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۱.##
- ۵- سپانلو، محمدعلی. چهار شاعر آزادی. تهران: انتشارات نگاه، چاپ اول، ۱۳۶۹.##
- ۶- صوفی، لیلا. زندگی‌نامه شاعران ایران. تهران: انتشارات جاجرمی، چاپ بیستم، ۱۳۸۶.##
- ۷- علوی، بزرگ. تاریخ و تحول ادبیات جدید ایران. برگردان امیرحسین اکبری شالچی. تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، چاپ اول، ۱۳۸۶.##
- ۸- قائد، محمد. عشقی سیمای نجیب یک آنارشویست. تهران: انتشارات طرح نو، چاپ دوم، ۱۳۸۰.##
- ۹- مشیرسلیمی، علی‌اکبر. کلیات مصورعشقی. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۰.##
- ۱۰- مصحفی، م. ۱. «میرزاده عشقی»، ماهنامه ادبی، علمی، تاریخی و اجتماعی نیما، ش ۲، مسلسل ۳۰۸، دوره ۲۷، ۱۳۵۳.##
- ۱۱- نیکوبخت، ناصر و همکار. «انگیزه‌های توجه به ایران در شعر عصر مشروطه»، فصل‌نامه پژوهش ادبی دانشگاه تربیت مدرس، ش ۱۵، سال چهارم، ۱۳۸۶.##
- ۱۲- هدایت، مهدی‌قلی (مخبرالسلطنه). خاطرات و خطرات. تهران: انتشارات زوار، چاپ چهارم، ۱۳۷۵.##
- ۱۳- یاحقی، محمدجعفر. چون سبوی تشنه. تهران: نشر حاجی، چاپ دوم، ۱۳۷۵.##